

یادداشت

خواست مقدم سیل زدگان جبران خسارات، محاکمه مقصرین! صادق کار



در آغاز سال نو درحالی که گرانی کالاهای اساسی و سقوط دستمزدها و مشکلات و معضلات انباشته شده گوناگون امکان سرور و شادی بهاری و نوروز را از اکثریت مردم سلب کرده بود، وقوع سیل همزمان در بسیاری از شهرها و روستاها که در اثر آن ده‌ها تن از هم‌میهنان عزیز ما جانشان را از دست دادند و صدها تن مصدوم و خسارات مالی هنگفتی به مردم و زیرساخت‌های کشور وارد آمد. وقوع تأسفبار این فاجعه غم و قصه مردم را دوچندان کرد.

حوادث طبیعی مختلف در همه جای جهان به وقوع می‌پیوندند و اکثراً رخدادهای اجتناب‌ناپذیری هستند که دولت‌ها و مردم قادر به جلوگیری از وقوع آن‌ها نیستند. بنابراین از این لحاظ نمی‌شود بر کسی ایراد گرفت. اما امروزه روشن شده است که بنا به گفته کارشناسان محرک بخشی از این حوادث از جمله سیل‌های این‌چنینی نتیجه تخریب محیط‌زیست و بی‌توجهی و منفعت‌طلبی دولت‌ها و گروه‌های از مردم از یکسو و نابخردی و ناکارایی دولت‌ها و سیاست‌هایشان است. به اعتباری می‌توان گفت در ایران عواملی چون دیکتاتوری، سانسور و سرکوب نیز سهم بزرگی در فجایع محیط‌زیستی و طبیعی و پیامدها و اثرات مخرب آن‌ها دارند. فقر و عوامل اقتصادی دیگر نیز نقش کمی در زمینه‌سازی برای برخی حوادث طبیعی ندارند. هم از این‌روست که کارشناسان و فعالان محیط‌زیستی عامل بسیاری از فجایع به اصطلاح طبیعی در جوامع امروزی را نتیجه رفتار دولت‌ها می‌دانند. و برای توقف و یا کاستن از پیامدهای سوء آن‌ها تلاش می‌کنند.

طبیعتاً در هر جا که دیکتاتوری و سانسور نباشد و کارشناسان بتوانند بدون ترس از زندان و پیگرد حرفشان را بزنند و مسئولیت امور به آن‌ها سپرده شود و تشکلات و احزاب بتوانند در تهیه برنامه‌ها و نظارت بر صحت اجرای‌شان نظارت و مشارکت داشته باشند هم شمار این فجایع می‌تواند کاهش یابد و هم با تدابیر و برنامه‌های پیشگیرانه از دامنه خسارات جانی و مالی آن‌ها کاسته شود. و مسئولان نیز در این صورت مجبور می‌شوند پاسخگوی رفتار و اعمالشان باشند.



متأسفانه طی ۴۰ سال گذشته در نتیجه عملکرد دولت‌ها، تسلط دیکتاتوری، سانسور و تخریب بی‌امان محیط‌زیست و حاکمیت پول‌سالاری، شرایط برای بروز این‌گونه فجایع مستعدتر از گذشته شده است. ایجاد خشک‌سالی، بحران آبی، خشک شدن تالاب‌ها و دریاچه‌ها، کاهش سطح جنگل‌ها و آلودگی شدید هوا، از زمره پیامدهای این مسائل هستند. با این اوصاف واضح است تا زمانی که این وضعیت وجود دارد و حکومت همچنان بر ادامه رویکردهای فاجعه بارش اصرار می‌ورزد، شمار این فجایع بیشتر و امکان مقابله با پیامدهایشان کمتر شود.

در کشوری که فعالان محیط‌زیست آن به سبب شناختی که از نتایج فاجعه‌بار تخریب محیط‌زیست دارند و صادقانه و بدون چشم‌داشت برای حفظ آن تلاش می‌کنند، دسته‌دسته به محاکمه کشیده و بعضاً در زندان زیر شکنجه جان می‌بازند و یا در خیابان ترور و جسدشان به آتش کشیده می‌شود، روزنامه‌نگار به خاطر افشا فساد مقامات حکومتی به زندان محکوم می‌شود، رهبران تشکلهای کارگری دسته‌دسته روانه زندان می‌شود و کشاورزان به خاطر اعتراض به خشک شدن مزارع و باغاتشان به شلاق و زندان محکوم می‌شوند و هر انتقاد و اعتراضی با زندان و گلوله و شکنجه پاسخ داده می‌شود پیداست که نمی‌توان پیشگیری‌های لازم را برای مقابله با فجایع این‌چنینی به عمل آورد.

روحانی دو روز پیش در جمع عده‌ای از سیل‌زدگان مناطق ترکمن‌صحرا، ضمن اذعان تلویحی به بی‌کفایتی مسئولین طی ۴۰ سال و پیش‌تر از آن وعده بررسی عوامل و علل سیل‌های اخیر را داد. این‌گونه وعده‌ها در شرایطی داده می‌شود که، فریاد مردم از عدم کمک‌رسانی دولت به آسیب دیدگان بلند است و هنوز باگذشت مدت زیادی از زلزله کرمانشاه و تعدادی از شهرهای دیگر کردستان، بیشتر مردم زلزله‌زده به‌رغم دادن وعده‌های مشابه به حال خودشان رها شده و به‌سختی امورات روزانه‌شان را از سر می‌گذرانند.

نتیجه کار کارشناسی که روحانی وعده‌اش را داده است، هرچه که باشد، تا زمانی که استبداد و سرکوب و سانسور برقرار باشد تنها ممکن است به کار بایگانی بیاید. مردم مقدمات خواهان جبران خسارتهایی هستند که به آن‌ها وارد شده و اکثر آسیب دیدگان شرایطشان طوری نیست که بتوانند بدون جبران خساراتشان به زندگی عادی برگردند. روحانی در جریان سخنرانی‌اش برای شماری از سیل‌زدگان اذعان نموده که مسئولین با بی‌توجهی و غفلت طی ۴۰ سال گذشته و پیش از آن در این فاجعه تقصیرکار هستند. به همین دلیل مسئولیت پرداخت خسارت قابل جبران به مصیبت دیدگان و محاکمه عوامل فاجعه که منجر به مرگ ده‌ها تن از مردم گردیده وظیفه دولت و حکومت است.

متأسفانه به نظر می‌رسد سال سخت‌تر و دشوارتری را به نسبت سال گذشته در پیش داشته باشیم. دور از انتظار نیست که شمار دیگری از مردم عادی به‌واسطه تداوم سیاست‌های کنونی و تأثیرات ناشی از سیل‌ها کارشان را نیز از دست بدهند، وضعیت اقتصادی بدتر و گرانی تورم نیز بیشتر و بساط بگیروبند گسترده‌تر شود. در چنین اوضاعی مردم تنها با همبستگی و مبارزه و متشکل شدن در نهادهای مدنی و سندیکایی است که می‌توانند فشار لازم برای ایجاد تغییر و تحولات عاجل در کشور را مهیا کنند. و ابعاد خسارات فجایع مختلف دیگر جلوگیری کنند. از کسانی که طی ۴۰ سال خلاف وعده‌هایی که به مردم داده‌اند عمل کرده‌اند و اعتبارشان را نزد مردم از دست داده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که به وعده‌های تازه‌شان عمل کنند! نجات مردم در دست خودشان است ولا غیر!

برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" با آدرس زیر تماس بگیرید:

sabosob@gmail.com

دولت وظیفه دارد خسارات وارده به سیل زدگان را جبران کند



چگونه اعتصاب معلمان اوکلند پیروز شد؟ بخش سوم

بقلم اریک بلانک

ترجمه گودرز



یکی از مهمترین ابداعات اعتصاب اوکلند ایجاد ده‌ها "مدرسه همبستگی" بود که برای صدها کودک در سراسر شهر ایجاد شده بود؛ کودکانی که جای دیگری برای نگهداری‌شان نبود، مگر آن‌که از خطوط اعتصاب تخطی می‌شد. این مدارس در ورزشگاه‌ها، مراکز و انجمن‌های اجتماعی، کلیساها و مشابه آن ایجاد شده بودند و وسیله اعضای جامعه، روحانیون و کارکنان غیر اعتصابی اداره می‌شدند تا از این کودکان در دوران اعتصاب در طول روز نگهداری کنند. این ابتکار دقیقاً بر سنت تاریخی شهر اوکلند مبتنی بود؛ سنتی که تا سال ۱۹۴۶ سابقه دارد و با اعتصاب عمومی و مبارزات دوران ببرهای سیاه (بلک پنترز) در دهه ۱۹۶۰ نیز مرتبط است.

رامیرز چنین به خاطر می‌آورد: "برای من مهمترین لحظه وقتی بود که یک روز سه‌شنبه از مقابل یک مدرسه همبستگی رد می‌شدیم. تمام دانش آموزان از مدرسه بیرون آمدند و برای ما هورا کشیدند. تنها نگاه کردن به آن‌ها و دیدن رضایت و امتنان در چشمت‌هایشان بهترین هدیه برای من بود و تأیید این‌که ما برای آن‌هاست که مبارزه می‌کنیم. تعجب هم نداشت که اکثریت آن‌ها سیاه و قهوه‌ای بودند که دنبال آموزش و پرورش با کیفیت بالاتر بودند."

یک جنبه مهم اعتصابات در اوکلند آن بود که دموکراتیک سوسیالیست‌های شرق خلیج سانفرانسیسکو یک بسیج محلی تحت عنوان "نان برای آموزش و پرورش" به راه انداختند که حدود ۱۷۰ هزار دلار از سراسر کشور جمع‌آوری کرد و توانست با هزاران داوطلب از سراسر منطقه برای کارکنان در خط اعتصاب و دانش آموزان در مدارس همبستگی غذا تهیه نماید و در مدت اعتصاب بیش از چهار هزار وعده غذایی به دست آنان برساند. این کمک در شهری که ۷۳ درصد دانش آموزان به غذای مدرسه وابسته‌اند، بار عمده‌ای را از روی دوش خانواده‌های تهیدست برمی‌داشت. چنین حمایتی برای ادامه اعتصاب و مقاومت معلمان و خانواده دانش آموزان یک ضرورت عمده بود.

مالی آرمسترانگ، هماهنگ‌کننده پروژه "نان برای آموزش و پرورش"، به خاطر می‌آورد که "مشاهده سرریز شدن این همه حمایت جمعی چه احساس توانمندی به آموزگاران و کارکنان اعتصابی داده بود. در فروشگاه کاستکو که برای خرید می‌رفتیم مردم از دیدن خرید ما سؤال می‌کردند که آیا برای اعتصابیون غذا می‌بریم؟ و بعد سعی می‌کردند هرچقدر می‌توانند به ما کمک کنند." اعتصاب‌های بزرگ تنها با حمایت جمعی امکان ادامه و پیروزی دارد.

برآورد نتیجه اعتصاب



هیچ کنشی به اندازه اعتصاب توانا و قدرتمند نیست، و هیچ سازمان و تشکیلاتی قابل مقایسه با اتحادیه در ایجاد تغییر و رفورم در زندگی کارگران وجود ندارد که بتواند کارفرما را برای پذیرش خواست کارگران تحت فشار بگذارد. گرچه توافق نامه پایانی به همه خواسته ها و انتظارات معلمان پاسخ نداد، با این وجود نتایج نهایی پیروزی قاطع ای برای آموزگاران و دانش آموزان اوکلند بود.

در ماه گذشته ناحیه آموزش و پرورش پیشنهاد داده بود که تنها یک درصد به حقوق معلمان بیفزاید. برای نیروی کاری که در شهری با افزایش نجومی هزینه مسکن و مخارج زندگی روبرو است، این رقم به هیچ وجه با نرخ تورم هماهنگ نبود. در واقع این گونه اصلاح سالانه دستمزدها معادل کاهش حقوق رسمی است. از سوی دیگر افزایش یک درصدی وابسته به افزایش حجم کار اسمی هم بود. بنابراین واقع بینانه آن است که ۱۱ درصد افزایش حقوق را که در نتیجه اعتصاب و فشار تمام کارکنان و حمایت دانش آموزان و خانواده آنها بود، یک پیروزی شگفت انگیز در نظر بگیریم.

علاوه بر افزایش حقوق و توانمندسازی سیاسی آموزگاران، اعتصابات در رابطه با اندازه کلاس ها و کاهش نسبت دانش آموز به معلم هم، اگرچه کوچک، اما موفقیت هایی داشتند، و مانند لوس آنجلس، رئیس هیئت مدیره ناحیه آموزش و پرورش اوکلند، ایمیانگ، مجبور شد بیانیه ای در رد تأسیس مدارس منشوری به تصویب هیئت برساند.

با این وجود در مورد تعطیلی مدارس، اعتصاب فقط توانست به یک تعهد دست یابد دایر بر این که بستن مدارس برای مدت پنج ماه متوقف خواهد شد. رسماً به این دلیل که پیشنهاد تعطیلی مدارس در شب قبل از شروع اعتصابات اعلام عمومی داشت، و در نتیجه نه اتحادیه و نه اعضای پدنه اتحادیه در این باره فرصت تصمیم گیری را نداشتند و نتوانستند عکس العملی درخور آماده نمایند. اما اگر آن طور که اعلام شده، اداره آموزش و پرورش ۲۴ مدرسه از کل ۸۶ مدرسه دولتی در شهر اوکلند را تعطیل نماید، عملاً آینده ای برای آموزش به عنوان بخشی از خدمات عمومی دولت قابل تصور نخواهد بود و نقطه پایانی بر سیستم آموزشی دولتی اوکلند خواهد بود.

۴ مارس ۲۰۱۹

مجله ژاکوبین <https://jacobinmag.com>



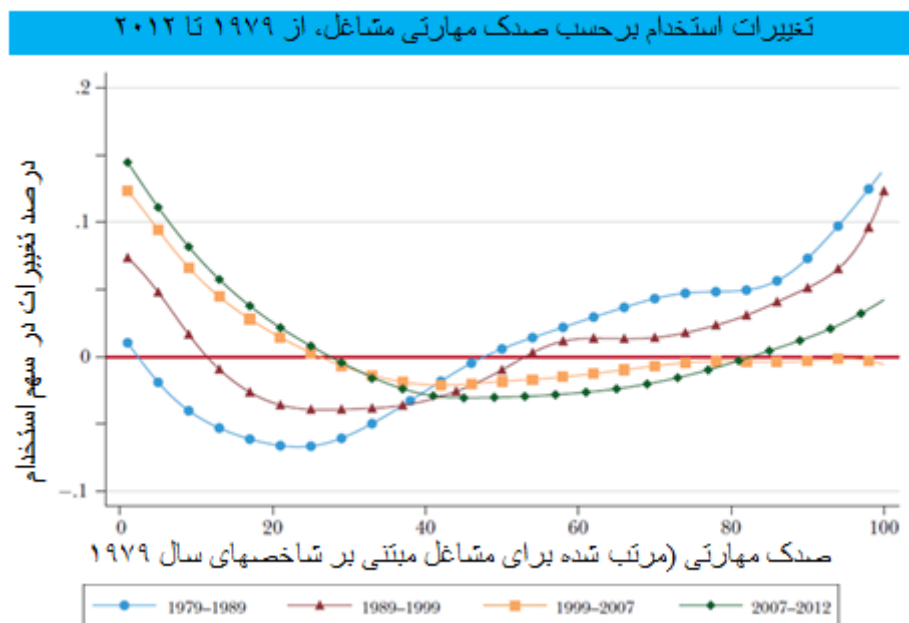
همبستگی، اتحاد، تشکل و گسترش اعتصابات و اعتراضات راه رهایی از فقر و سرکوب است!



چرا هنوز این همه شغل وجود دارد؟ بخش یازدهم

تاریخ و آینده اتوماسیون کار

نویسنده: دیوید اچ. آونور



کندی سالهای اخیر در رشد مشاغل پر مهارت

این فرضیه که اتوماسیون و تکنولوژی اطلاعات به قطبیت شغلی و به درجاتی همچنین به قطبیت در دستمزدها در نیروی کار منجر شده است، می‌تواند بعضی از جنبه‌های کلیدی منعکس در داده‌ها را توضیح دهد. اما واقعیت دائماً نشان داده است پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را فقط با یک فرضیه توضیح داد.

یکی از دشواری‌های گزاره من در مورد رابطه بین تغییرات تکنولوژیک و تغییرات شغلی، کند شدن هنوز توضیح نشده رشد استخدام در مشاغل پر مهارت و انتزاعی از پس از سال ۲۰۰۰ است. شکل زیر از همان قالب شکل قبلی تبعیت می‌کند، الا این که محور عمودی به عوض درصد تغییرات در دستمزدها درصد تغییرات در سهم استخدام مشاغل را به ترتیب سطح مهارت لازم برای انجام آن‌ها در سال ۱۹۷۹ نشان می‌دهد. از آنجاکه مجموع سهم‌ها در هر دوره زمانی باید برای یک باشد، تغییرات در این سهم‌ها در طول دهه‌ها باید برابر صفر باشد، و بنابراین، ارتفاع هر صدک مهارتی متناسب با رشد استخدام در مشاغل مربوطه به کل مشاغل است.

این شکل از سه زاویه از قطعیت گزاره قطبیت شغلی، که در سطور بالا تشریح شد، می‌کاهد. نخست این که سرعت استخدام در مشاغل کم مهارت دستی در دوره مورد تحلیل افزایش داشته است. این نتیجه به روشنی از قسمت سمت چپ شکل حاصل می‌شود.

دوم این که مشاغلی که از سهم استخدامی‌شان کاسته شده، به گونه‌ای متزايد به بخش پر مهارت توزیع مشاغل تعلق دارند. مثلاً پر مهارت‌ترین شغلی که در سال‌های ۱۹۸۰ سهم استخدامی‌اش تنزل یافت، حدوداً در صدک چهل و پنجم توزیع مهارتی قرار داشته است. در حالی که در دو دهه آخری دوره، این مرتبه بالاتر هم رفت و به صدک هفتاد و پنجم توزیع مهارتی رسید؛ انگار که جای مشاغل مستلزم مهارت متوسط دارد به سمت بالا جابجا می‌شود.



سوم این که رشد مشاغل پر مهارت و پر دستمزد، یعنی مشاغلی که انتزاعی‌شان نامیدیم، آشکارا در دوره پس از سال ۲۰۰۰ کند شده است. به قراری که دو دهک بالاترین مشاغل در توزیع مهارتی در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷ بدون رشد مانده‌اند و در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ رشد بسیار اندکی داشته‌اند. قدری وضع را ساده کنیم: رشد استخدام مشاغل برحسب سطح مهارتی‌شان، در ابتدای دوره مورد مطالعه تقریباً به شکل U بوده است: مشخصاً سهم استخدامی مشاغل کم مهارت و پر مهارت رشد داشته‌اند. از سال‌های ۲۰۰۰ به بعد الگوی سهم استخدامی مشاغل برحسب سطح مهارتی‌شان به یک سطح شیب‌دار شباهت دارد. در اینجا به این اشاره اکتفا می‌کنیم که توضیح محتمل این پدیده این است که مجموعه مشاغل پر مهارت انتزاعی، به سرعتی که عرضه بالقوه کارگران با تحصیلات عالی قادر است، رشد نمی‌کند.

سؤال این است: چه چیز می‌تواند کند شدن رشد استخدام مشاغل مستلزم مهارت‌های بالا را توضیح دهد؟ یک پاسخ این است که اتوماسیون، تکنولوژی اطلاعاتی، و پیشرفت‌های تکنولوژیکی به‌طور کلی سیر صعودی در جایگزینی مشاغل و پر کردن جای وظایف مختلف را طی می‌کنند و بنابراین در دوره مورد بحث ما شاهد نشستن اتوماسیون و فن به جای انسان‌هایی هستیم که به مشاغل حرفه‌ای، فنی و مدیریتی اشتغال داشته‌اند. اگرچه نباید چنین احتمال و روندی را از نظر دور داشت، اما این پاسخ با الگوهای مربوط به سرمایه‌گذاری در کامپیوتر و نرم‌افزار همخوانی ندارد.



همه با هم برای آزادی فعالین و حامیان محیط زیست از زندان مبارزه کنیم!

وضعیت دختران و زنان نوجوان و جوان در عرصه آموزش متوسطه و عالی (بخش اول) علی صمد



بعد از انقلاب، یکی از قشرهای اجتماعی که توانسته در عرصه اجتماعی به‌ویژه در بخش آموزش و پرورش متوسطه و عالی موفق شود، دختران و زنان نوجوان و جوان می‌باشند. آن‌ها در سال‌های اخیر توانسته‌اند نزدیک به ۵۰ درصد دانشجویان و بیش از ۴۶ درصد دانش‌آموزان کشور را تشکیل دهند.

درواقع بالا رفتن بی‌سابقه حضور دختران و زنان در بسیاری از عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ازجمله بخش آموزش در سطوح گوناگون مقدماتی، متوسطه و به‌ویژه عالی (دانشگاه‌ها)، مشارکت جدی در بازار کار، درگیری پررنگ‌تر در رویه‌های سیاسی و ... که به‌طور کلی فضای اجتماعی شدن زنان و دختران را با تغییرات جدی مواجه ساخته است.

در این نوشته، وضعیت زنان و دختران نوجوان و جوان را مورد بررسی قرار خواهیم داد تا بلکه بشود شمایی کوتاه از وضعیت این قشر اجتماعی که به‌صورت روزانه در جامعه، با حکومت و ارگان‌های ریزودرشت آن در عرصه‌های اجتماعی مختلف درگیر است، به خوانندگان مقاله ارائه

دهم. در این مقاله به چهار عرصه:

- دختران نوجوان و جوان دانش‌آموز در عرصه آموزش و پرورش؛
- وضعیت آماری دختران و زنان جوان در سطح دانشگاه‌های کشور؛
- وضعیت زنان و دختران جوان دانشجو در دانشگاه‌ها؛
- وضعیت دختران و زنان فارغ‌التحصیل شده از مراکز آموزش عالی، خواهیم پرداخت.

یک - دختران نوجوان و جوان دانش‌آموز در عرصه آموزش و پرورش



از جمعیت ۸۰ میلیونی ایران، رقیمی در حدود ۴۹ درصد را زنان و ۵۱ درصد را مردان تشکیل می‌دهند. به ازای هر ۱۰۰ زن، ۱۰۳ مرد در ایران زندگی می‌کنند. میانگین سنی مردان و زنان در نقاط شهری به ترتیب برابر ۳۱/۳ و ۳۱/۶ سال و در نقاط روستایی ۲۹/۷ و ۳۰/۵ سال است. بین ۱۲ تا ۱۵ درصد جمعیت ایران بی‌سواد هستند. در حال حاضر حدود ۷۵ درصد از زنان باسواد و ۲۵ درصد بقیه بی‌سواد هستند.

پیش از هر موضوعی ضرورت دارد گفته شود که بعد از انقلاب از لحاظ قانونی، دختران نوجوان برای ایفای نقش فعالانه شهروندی - به واسطه جنسیت و سن خود - در محرومیت مضاعف قرار داده شدند. متأسفانه نوجوانی در ایران به‌عنوان مرحله‌ای مشخصی که از کودکی متمایز است به رسمیت شناخته نشده است. پس از انقلاب به لحاظ قانونی، ساختار و محتوای آموزش دختران و پسران به‌صورت یکسان درآمده است. یعنی اینکه مضمون کتاب‌های درسی برای هر دو جنس یکسان است. اما در عرصه مضمونی در کتب درسی از نقش و تصاویر زنان بسیار کاسته شده است. لازم به تأکید است که آن تصاویری هم که از زنان در کتب درسی موجود است متأسفانه در حد بچه‌داری، خانه‌داری، نظافت و ... خلاصه شده است. البته روشن است که چنین درکی از زنان ناشی از نگرش‌های عقب‌مانده مسئولین حکومت و نیز قوانین و مقررات اسلامی حاکم بر جامعه که با واقعیت زندگی روزمره زنان بیگانه است، ناشی می‌شود.

در طول سال‌های بعد از انقلاب، یکی از قشرهای اجتماعی که توانسته در عرصه اجتماعی به‌ویژه در عرصه آموزش و پرورش متوسطه و عالی موفق شود، دختران نوجوان و زنان جوان هستند. آن‌ها تنها در سال‌های اخیر توانسته‌اند بیش از ۵۰ درصد دانشجویان و بیش از ۴۶ درصد دانش‌آموزان را در کشور تشکیل دهند. بعد از انقلاب با اسلامی کردن اجباری جامعه، محدودیت‌های زیادی در زمینه شغلی و نیز جداسازی بسیاری از فضاهای جامعه و به‌ویژه در مدارس و دانشگاه‌ها انجام شد. به‌عنوان نمونه بعد از اجباری شدن حجاب اسلامی در مراکز آموزشی و کلاً در جامعه، به تدریج رفته‌رفته نوعی مبارزه و اعتراض از جانب دختران در عرصه‌هایی در جامعه از جمله اعتراض به اجباری بودن حجاب شکل گرفت. هزاران دختر دانش‌آموز و دانشگاهی به دلیل رعایت نکردن کامل حجاب اسلامی، از مدارس و دانشگاه‌ها به‌صورت دائمی و یا موقت اخراج شدند. اما باین‌همه، این فشارها باعث نگردید که آن‌ها دست از مبارزه برای احقاق حقوق از دست‌رفته خود بکشند. درواقع آن‌ها در چهارچوب تنگ و بسته حجاب اسلامی، صدها نوآوری انجام دادند و بدین طریق به مبارزه علیه نگرش زن‌ستیز مسئولین و ارگان‌های رژیم اسلامی در جامعه پرداختند؛ به‌طوری‌که امروزه در ایران، آزاد شدن رنگ‌های زنده مانتوها، نقش و نگار دادن به پوشش‌های اسلامی و رعایت نکردن کامل پوشش اسلامی و غیره، نشانگر پیروزی و موفقیت دختران نوجوان و جوان کشور علیه سیاست اسلامی و اجباری کردن پوشش بوده است. درواقع یکی از بزرگ‌ترین مقاومت‌ها در جامعه، علیه فرهنگ زور و اجبار در پوشش اسلامی توسط این دختران نوجوان و جوان صورت گرفته است و می‌بایست به مقاومت دختران جوان و نوجوان کشورمان، ارج گذاشت.

علاوه بر موارد فوق لازم به تأکید است که علیرغم افزایش درصد دختران در مدارس و دانشگاه‌ها، هنوز نابرابری‌های زیادی در این عرصه در جامعه وجود دارد. تبعیضات و فشارهای اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی بر دانش‌آموزان دختر و پسر، باعث تقویت و گسترش مشکلات روحی و روانی زیادی در مدارس و نیز در کل جامعه شده است. امکانات محدود و اندک ورزشی به‌صورت نابرابر میان دختران و پسران در جامعه، تقسیم‌شده است. مشکلات، تبعیضات و امکانات کم و فقر اقتصادی و اجتماعی فشار زیادی را به دختران نوجوان و جوان کشور وارد می‌کند و تاکنون دولت‌های مختلف در جمهوری اسلامی در این عرصه، حرکتی در جهت تغییر این وضعیت برای دستیابی دختران و زنان به حقوق برابر انجام نداده‌اند.

این قشر اجتماعی دارای خواسته‌های مشخص و خواستار تغییرات اساسی در کل جامعه است. دختران نوجوان و جوان نقش بسیار زیادی در شکل دادن به حرکت‌های متنوع اعتراضی در جامعه دارند. مقاومت هرروزه آنان در برابر حجاب و دیگر اجبارات و تحمیلات مذهبی و اجتماعی چشمگیر است. این بخش از دختران و زنان جوان در عرصه موزیک و هنر، ارزش‌ها، خلاقیت‌ها و سبک‌های مدرن و پیشرویی را مطرح و تبلیغ می‌کنند و با این نوع تلاش‌ها و مبارزات عرصه را بر فضای مذهبی حاکم بر جامعه تنگ کرده‌اند. آنان



در هر لحظه‌ای خلاقیت و ابتکارات زیادی در مقابله با انواع تحمیلات اجتماعی و حکومتی از خود نشان داده و می‌دهند. درواقع قشر نوجوان و جوان کشور جزء نیروی تحول در جامعه محسوب می‌شود و در این عرصه آنها همواره نشان داده‌اند که تنها از راه‌هایی که خود مناسب می‌دانند به اشکال گوناگون، مبارزه خود را به‌پیش می‌برند. از مبارزه و تلاش پیگیرانه، صمیمانه و صادقانه دختران نوجوان و جوان کشور برای برخورداری از حقوق اولیه انسانی مانند حق انتخاب، شاد و آزاد و برابر زیستن که به‌صورت وسیع و گسترده در سطح جامعه جریان دارد می‌بایست حمایت همه‌جانبه صورت گیرد. آنها حق ورزش کردن در پارک‌ها و شرکت در اماکن ورزشی و عمومی، حق رابطه دوستی با پسران، مقابله با محدودیت‌های تحمیلی همچون حق حضور شادمانه و آزادانه و پا گذاشتن مدام دختران و زنان نوجوان و جوان بر روی خط‌های قرمز امنیتی و اجتماعی و گاه سیاسی حکومت، همه نشانه‌هایی از موفقیت دختران به‌ویژه در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و مدنی است. این موارد باعث ایجاد فضای بازتر و آزادتر در جامعه برای دختران شده است و حکومت در حال حاضر دیگر امکان مقابله و ایجاد محدودیت همه‌جانبه برای حضور گسترده دختران، در عرصه‌های فوق را ندارد. هر چه جلوتر می‌رویم فشار اجتماعی دختران و زنان نوجوان و جوان علیه حکومت در سال‌های اخیر بسیار افزایش یافته است. آنها دائماً مرزها را در جامعه می‌شکنند و عرصه‌های تازه‌ای در مقاومت و مبارزه برای تغییرات ایجاد می‌کنند. حکومت علیرغم همه امکانات سرکوبگرانه‌اش توان کنترل آنها را ندارد و در این مبارزه رژیم روزبه‌روز مجبور به عقب‌نشینی بیشتری شده است.

حرکت مقطعی و نیز مبارزه روزانه نسل جوان و نوجوان کشور در مدارس و در جامعه در درازمدت می‌تواند حلقه تنگ آزادهای اجتماعی و حتی سیاسی را بازتر کند و حقیقتاً در این بین دختران و زنان نوجوان و جوان کشور نقشی بسیار اساسی و مرکزی در این مبارزه ایفا می‌کنند.

پایان بخش اول



از مبارزات حق طلبانه و دمکراتیک زنان علیه تبعیض و نابرابری حمایت کنیم!

مردم سیل زده نیاز به کمک های فوری دارند! مراد رضایی



مطالبه‌ی اقتصادی فوری در زمان بروز بلایای طبیعی، علاوه بر رسیدگی به فاجعه‌دیدگان، و بازسازی خانه‌ها و شهرها، باید شامل مطالبات معیشتی نیز بشود. اهالی مناطق سیل‌زده، در روزهای فروکش کردن آب به شهر و روستای خود بازخواهند گشت و زندگی ادامه خواهد داشت، اما بدون کمک‌های فوری که البته وظیفه‌ی دولت است، تنها محرومیت مضاعف شامل حال سیل‌زدگان خواهد شد.

سال نودوهشت با اخبار بروز سیل در مناطقی از کشور آغاز شد. موج بارندگی‌های سیل‌آسا ابتدا استان‌های گلستان و مازندران را در بر گرفت. در دو روز اول بروز سیل، رسانه‌های حکومتی سعی در محدود کردن مخابره‌ی اخبار وضعیت مناطق سیل‌زده داشتند. اما وجود شبکه‌های اجتماعی مجال هرگونه لاپوشانی خبری را از حکومت گرفته است. تصاویر منتشرشده از مناطق سیل‌زده، به‌ویژه در دو شهر آق‌قلا و گمیشان، نشان می‌داد که بخش بزرگی از شهر به زیرآب رفته است. چاره‌اندیشی برای این مناطق و حضور نیروهای حکومتی، سه روز پس از بروز فاجعه، با مطالبه‌ی افکار عمومی آغاز شد. اما باوجود گذشت بیش از یک هفته از سیل، هنوز بخش‌هایی از ترکمن‌صحرا در زیر آب است.

باران و سیل تنها به شمال کشور محدود نشد. استان‌های فارس، لرستان و خوزستان نیز در ادامه‌ی بارندگی‌های سیل‌آسا، قربانی فاجعه شدند. کشته و زخمی شدن صدها نفر در اثر سیل و خسارات گسترده به خانه‌ها، جاده‌ها، مزارع کشاورزی، خودروها، و زیرساخت‌های کشور از عواقب این بارش‌های فصلی بودند که در حال حاضر هنوز در تعدادی از شهرها و روستاها ادامه‌دارند و بیم آن می‌رود که بر خسارات جانی و مالی سیل‌ها افزوده شود.

آنچه در سیل گذشت، تنها یک قسمت از ماجراست. مسائل منجر به سیل، و روندهایی که سیل‌زدگان در ماه‌ها و سال‌های آینده با آن دست‌به‌گریبان خواهند بود، بخش‌های دیگری از واقعیت بروز سیل است که در این متن به‌اختصار به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

اول- پوشش گیاهی، مهم‌ترین مانع طبیعی بروز سیل است. به‌طور مشخص در مناطق پر بارندگی مانند قسمت‌های شمالی ایران، این وجود جنگل است که از جاری شدن سیل جلوگیری می‌کند. اما جنگل‌زدایی گسترده در شمال، برای ویلا سازی، ایجاد زمین‌های کشاورزی و همچنین فروش چوب، این موانع طبیعی بروز سیل را از میان برداشته است.

دوم- در طول سال گذشته، ده‌ها تجمع اعتراضی توسط کشاورزان مناطق مختلف کشور، در اعتراض به بی‌آبی انجام شد. درحالی‌که از دو سال پیش، بارندگی‌های گسترده و سیلاب را در استان‌های مختلف



شاهد بوده‌ایم. در نتیجه مشکل، نه خشک‌سالی و کمبود منابع آب، که ضعف در مدیریت منابع آب کشور است. سدسازی‌های بی‌منطق در دوره‌ی سازندگی، باهدف نمایش اقتدار مهندسی دولت موجب به هم ریختن نظم اکولوژیک کشور شد. از سوی دیگر، هزاران چاه عمیق در مناطق مختلف باهدف توسعه‌ی کشاورزی ایجاد شده است. چاه عمیق با تخلیه‌ی آب‌های زیرسطحی، منابع آب را با بحران مواجه می‌کند و عملاً هم قابلیت پر شدن دوباره ندارد. تمام این امور سبب شده است حتی باوجود بارندگی‌های سال‌های اخیر، کشور دچار خشک‌سالی باشد.

سوم- اما فاجعه‌ی اصلی پس از سیل رخ می‌دهد. سیل سال نودوشش در آذربایجان و ایلام، زمین‌های کشاورزی را دچار چنان آسیب‌هایی کرد که حداقل تا دو سال دیگر قابل بهره‌برداری نیستند.

استان گلستان و به‌ویژه مناطق ترکمنستان این استان، از نظر زیرساخت‌های شهری و همچنین صنعتی، جزو مناطق محروم کشور به شمار می‌آید. کشاورزی و فعالیت در بازارچه‌های مرزی، دو زمینه‌ی اقتصادی بااهمیت در مناطق ترکمن نشین استان گلستان است. بازارچه‌های مرزی این استان به بندر ترکمن و بندر گز وابسته هستند. بندرهایی که پس از سیل به شدت تخریب شده‌اند. کشاورزی استان نیز که عموماً بر تولید پنبه تمرکز دارد، در سیل اخیر چنان آسیب‌دیده‌اند که در دو سال پیش رو قابل‌کشت نیستند. و دولت با این بهانه که زمین‌ها بیمه‌ی سیل نداشته‌اند، از پرداخت خسارت به کشاورزان طفره می‌رود.

آسیب دیدن باغات و زمین‌های کشاورزی در بخش‌های مختلف کشور، علاوه بر صدمه به بخش کشاورزی و ایجاد فشار بر معیشت کشاورزان، موجب افزایش مضاعف قیمت محصولات کشاورزی خواهد شد. صنایع وابسته به کشاورزی در مازندران، قربانی دیگر سیل اخیر خواهند شد.

مطالبه‌ی اقتصادی فوری در زمان بروز بلایای طبیعی، علاوه بر رسیدگی به فاجعه دیدگان، و بازسازی خانه‌ها و شهرها، باید شامل مطالبات معیشتی نیز بشود. اهالی مناطق سیل‌زده، در روزهای فروکش کردن آب به شهر و روستای خود بازخواهند گشت و زندگی ادامه خواهد داشت، اما بدون کمک‌های فوری که البته وظیفه‌ی دولت است، تنها محرومیت مضاعف شامل حال سیل‌زدگان خواهد شد.



از هم میهنان سیل زده حمایت کنیم!



برگ هایی از تاریخ جنبش سندیکایی ایران – بخش ۷ گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



پوشیده نیست که سازمان‌های سندیکایی در فراهم کردن زمینه ملی کردن صنعت نفت نقش به سزایی داشتند و از مدافعان پیشگام آن بودند که در راه آن مبارزه را پیش از دیگران شروع کردند.

مروری بر محتوای اسناد باقی‌مانده از فعالیت‌های سندیکایی در خوزستان و کرمانشاه و همچنین اسنادی که از طرف مقامات شرکت نفت و مأموران کنسولگری‌های انگلستان در تهران، اصفهان و خوزستان منتشر شده‌اند بر این امر که اتحادیه‌های کارگری و شرکت نفت هم دیگر را دشمن خود به حساب می‌آوردند، صحه می‌گذارد. خواست ملی کردن صنعت نفت در اعتصاب عمومی ۲۳ تیر خوزستان نیز به شکل وسیع و به‌طور مستقیم در زمره مطالبات صنفی این اعتصاب قرار گرفت. باین‌حال شرکت نفت حتی حاضر به اجابت همه درخواست‌های صنفی کارگران هم نشد.

اما ستیز انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها با اتحادیه‌های کارگری اصیل و همدستی‌شان با سرمایه‌داران و دربار و احزاب دست راستی و نیروهای مرتجع دیگر علیه اتحادیه‌ها و بهبود شرایط معیشتی و کاری کارگران که بنا به نوشته‌های مأموران خودشان شرایط بسیار بدی داشتند محدود به خوزستان که اتحادیه‌ها در آنجا منافع زیاده خواهان شرکت نفت را به مبارزه می‌کشیدند نبود. همراهی این جماعت متشکل علیه اتحادیه‌ها و تلاش و توطئه برای نابودی و بی‌اثر کردن فعالیت‌هایشان در سایر نقاط کشور هم حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد علیه جنبش ملی کردن صنعت نفت متناسب با شرایط روز ادامه داشت.

بهانه همگی آن‌ها برای سرکوب اتحادیه‌های کارگری ظاهراً سیاسی بودن اتحادیه‌ها و روابط نزدیکشان با حزب توده ایران بود که از خواسته‌های کارگران حمایت می‌کرد بود. آن‌ها ادعا می‌کردند که اگر اتحادیه‌ها فعالیت‌هایشان را به مطالبات صرف صنفی محدود کنند و روابطشان با حزب توده را قطع کنند، مخالفتی با فعالیت آن‌ها ندارند. اما این بهانه چنانکه در ادامه این نوشته به آن‌ها پرداخته خواهد شد از اساس دروغ بود. چراکه سرکوب اتحادیه‌ها در خوزستان از سال ۱۳۰۸ که هنوز حزب توده ایران تشکیل نشده بود شروع شده بود. مرور مطالبات اعتصابات نخستین به‌وضوح نشان می‌دهند که در آن مقطع تمام خواسته‌ها صنفی بوده و اثری از مطالبات سیاسی در آن‌ها دیده نمی‌شود. باین‌حال همه آن اعتصاب‌ها بدون استثنا سرکوب می‌شدند.



مطالبات سیاسی پس‌از آن و به‌تدریج بر مطالبات صنفی افزوده شد که خواسته‌های کارگران بی‌پاسخ گذاشته شدند. تجربه فعالیت‌های اتحادیه‌ای در دهه ۲۰ در اصفهان حتی در آنجا که توسط برخی از پژوهشگران لیبرال منتشر گردیده و در دسترس هستند، بی‌ربط و ساختگی بودن این بهانه را نشان می‌دهد. به نوشته حبیب لاجوردی، مقامات شرکت نفت تا سال ۱۳۲۴ اصولاً با تشکیل و فعالیت هر نوع اتحادیه‌ای در تأسیسات نفت مخالفت می‌کردند و حتی به کارکنان انگلیسی شرکت هم اجازه فعالیت اتحادیه‌ای نمی‌دادند. آن‌ها با اینکه پس از روی کار آمدن دولت حزب کارگر تشکیل اتحادیه برای کارکنان انگلیسی خود را پذیرفتند، ولی تن به پذیرش اتحادیه برای کارگران ایرانی نمی‌دادند. حتی روی کار آمدن حزب کارگر در انگلستان نیز هیچ تغییر جدی به سود کارگران ایرانی ایجاد نکرد. زمانی هم که رضا روستا دبیر کل شورای متحده به دنبال سرکوب شورا در خوزستان و جلوگیری از فعالیت انتخاباتی نمایندگان کارگران برای مجلس پانزدهم شورای ملی به مرکز اتحادیه‌های کارگری انگلستان شکایت برد، حزب کارگر وجود چنین اقداماتی را منکر شد و روستا را به خلاف واقع گویی متهم کرد. یک‌بار هم که این حزب از مقامات شرکت نفت خواست با تشکیل اتحادیه صنفی و غیرسیاسی توسط کارگران ایرانی موافقت کند، مقامات شرکت از اجابت آن سرباز زدند و مقامات دولتی حزب کارگر نیز موضوع را پیگیری نکردند و معلوم شد که خیلی جدی نبوده‌اند. در همین زمان هم در اصفهان جلوی کانیدها شدن تقی فداکار از رهبران و مؤسسان نخستین اعتصاب و اتحادیه کارگری در این شهر را که در دوره چهاردهم پیشترین آرا را به دست آورده بود و گفته می‌شود که رأی وی دو برابر رأی دکتر مصدق در تهران بود را نیز گرفتند. به نوشته لاجوردی، تقی فداکار بیش از ۳۰ هزار رأی مردم اصفهان را به دست آورد. این میزان رأی در حالی به فداکار داده شد که کل جمعیت اصفهان در آن زمان حدود ۱۹۴ هزار نفر ذکر شده است.

"حبیب لاجوردی" پژوهشگر لیبرال در کتاب، "اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران" که خودش نیز از طرفداران اتحادیه‌های کارگری به اصطلاح "غیرسیاسی و راستین" است و به هنگام نوشتن کتاب به منابع محرمانه منتشرشده سفارت‌خانه‌های انگلستان و آمریکا و مطبوعاتی که در این خصوص مطالبی نوشته‌اند دسترسی داشته است، در چند جای این کتاب به این مسئله پرداخته و علل واقعی مخالفت با فعالیت‌های اتحادیه‌ای در ایران را که چیزی جز منفعت‌طلبی سرمایه‌داران و ملاحظات سیاسی دیکتاتوری حاکم و حامیان کودتاجی خارجی‌شان نیست شرح داده است. لاجوردی با اینکه در کتاب خود تلاش نموده تقصیر را "به‌ناحق" بین چپ و راست تقسیم کند، ولی اصولاً وجود هر نوع اتحادیه کارگری به‌استثنای اتحادیه‌های درباری در نظام دیکتاتوری وقت را غیرمحتمل دانسته است.

به‌طوری‌که لاجوردی در زیرنویس شماره ۱۲۰ در صفحه ۲۰۳ کتاب نوشته است، قانونی که در سال ۱۳۱۰ به هنگام سلطنت رضاشاه به تصویب رسید که فعالیت‌های سازمان‌های کارگری را ممنوع می‌کرد و "به قانون سیاه" معروف شد، پس از نخستین اعتصاب نفت در سال ۱۳۰۸ به درخواست مقامات شرکت نفت تصویب شده بود و بعد از سقوط رضاشاه مقامات شرکت نفت همچنان به‌رغم آنکه رضاشاه را از قدرت خلع کرده بودند به استناد به آن حاضر به پذیرش فعالیت اتحادیه‌ای در شرکت نبودند!

در سال ۱۳۲۵ اما مقامات شرکت برای مقابله با شورای متحده مرکزی، به توصیه مقامات حزب کارگر که نگران فعالیت اتحادیه‌های واقعی و مبارز بودند، خودشان با کمک یوسف افتخاری و هم‌دستی مقامات درباری و فرماندار نظامی خوزستان مبادرت به تشکیل یک اتحادیه قلابی تحت فرمان مدیران شرکت کردند که ماهیت آن به‌سرعت افشا و نتوانست پایگاهی در میان کارگران پیدا کند. افتخاری از شدت ناامیدی حدود دو سال بعد از این اتحادیه کناره گرفت و اثری از آن جز بدنامی برایش باقی نماند. بدین ترتیب مقصود مقامات دولت حزب کارگر از تشکیل اتحادیه‌های "غیرسیاسی" نیز بر همگان روشن شد. با این وصف شکست این پروژه موجب دست برداشتن مقامات دولتی از تشکیل اتحادیه‌های فرمایشی نگردید. شاپور بختیار که در آن زمان رئیس اداره کار خوزستان بود در سال ۱۳۲۶ اتحادیه مشابهی را سازمان داد با این حال اتحادیه تحت حمایت بختیار نیز به‌زودی مانند اتحادیه افتخاری نتوانست موقعیت کسب کند و مدتی بعد منحل شد. در همان زمان که فعالیت شورای متحده ممنوع شد و رهبران اصلی آن بازداشت و زندانی و سپس به تهران تبعید شدند، بیش از ۱۷۰ حوزه کارگری که توسط شورای متحده تشکیل شده بود، فعالیت‌های شورا را ادامه می‌دادند و درواقع کنترل امور کارگری در خوزستان را همچنان در دست



داشتند و مبارزه را ادامه می‌دادند. بنا به نوشته آقای لاجوردی سرکوب‌ها موجب بالا رفتن روحیه مبارزاتی و مبارزه‌طلبی کارگران شده بود. لاجوردی در صفحه ۲۵۵ کتاب، برای مثال اظهارات "گلفرج" یکی از کارگران شرکت نفت که را که گفته بود: "رفقا ما تنها حقوق حقه خودمان را می‌خواهیم تا شاید در وضع بهتری زندگی کنیم. کارگران در هر کشوری از جهان برای افزایش دستمزد فریاد می‌کشند. آن‌ها نه به‌منظور ایجاد شرارت یا آشوب بلکه از روی حقیقتی فریاد می‌کشند... شرکت بجای درمان زخم ما بر آن نمک می‌پاشد. با این‌همه آن‌ها بهتر است به خاطر بسپارند، که ما نیز در انتظار زمان مناسبی هستیم و آنگاه انتقام خود را جزءبه‌جزء از آنان خواهیم گرفت." یاد می‌کند.

"حفیض اله کیانی"، از رهبران اعتصاب عمومی آغاچاری که عمده استخراج نفت در آنجا انجام می‌شد، "غلامرضا مرادی"، "نجفی"، از رهبران اصلی شورای متحده خوزستان و "عزت اله دشتی پور" رهبر اتحادیه باربران، از جمله رهبران سرشناس و ذی‌نفوذی بودند که از خوزستان تبعید شدند. به نوشته لاجوردی با این سرکوب گسترده عملاً راه برای جلوگیری از کاندیدا شدن نمایندگان کارگران در مجلس پانزدهم و تقلب انتخاباتی در خوزستان نیز باز شد بود.

در اصفهان در سال ۱۳۳۱ در پی یک اعتصاب موفقیت‌آمیز که توسط "تقی فداکار" و تعداد دیگری از فعالین کارگری در بین کارگران کارخانه‌های نساجی رهبری شد، کارگران ۹ کارخانه بزرگ نساجی اتحادیه کارگری مستقل خودشان را تشکیل دادند و هیئت‌مدیره آن را به ترتیبی انتخاب کردند که نمایندگان از همه کارخانه‌ها در آن حضورداشته باشند. تقی فداکار نیز به سمت رئیس هیئت‌مدیره اتحادیه انتخاب شد. این اتحادیه برخلاف خوزستان که منافع شرکت نفت موجب مخالفت با فعالیت‌های اتحادیه‌ای توسط انگلیسی‌ها می‌شد، حداقل در سال‌های نخست بیشتر با مخالفت سرمایه‌داران و ایادی آن‌ها در استانداری و روسای حکومت‌نظامی مواجه و از جانب آن‌ها تهدید می‌شد. اما رهبری اتحادیه با درایت و استفاده از تضادهایی که بین مسئولین دولتی و دربار و مقامات محلی وجود داشت و حمایت وسیعی که در میان کارگران از آن برخوردار بودند از پس دسیسه‌هایی که برای از بین بردن اتحادیه مرتب چیده می‌شد برمی‌آمدند و توانسته بودند وضعیت دستمزد و شرایط شغلی کارگران عضو اتحادیه را به طرز محسوسی بهبود دهند. محبوبیت تقی فداکار رهبر اتحادیه و ورزشدگی و دانش و سابقه مبارزاتی طولانی او به حدی در اصفهان زیاد شده بود که در انتخابات مجلس با کسب بیش از ۳۰ هزار رأی به‌عنوان نماینده منتخب برتر اصفهان وارد مجلس شورا شد. با این‌وجود اما دسیسه‌چینی برای از میان برداشتن اتحادیه و دستاوردهای آن لحظه‌ای هم قطع نمی‌شد.

در شماره بعدی بیشتر از این اتحادیه و سرنوشت آن خواهیم گفت.

"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را
می‌توانید در آدرس زیر ببینید:

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>

یاد پیشروان و مبارزان جنبش سندیکایی گرامی باد!